

تفسیر و شنایس

جلد اول

سید حسین فاطمی

سرشناسه: فاطمی، حسین
عنوان و پدید آوران: تفسیر روشنائی / حسین فاطمی
مشخصات نشر: مشهد، انتشارات یگانه منجی، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۴۰۱-۰۰-۴
یادداشت: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
موضوع: تفسیر
موضوع: تفسیر ساختاری
رده‌بندی کنگره: BP ۹۸ / پ ۳۷ ت ۷
رده دیویی: ۱۷۹/۲۹۲



انتشارات منجی یگانه



نام کتاب: تفسیر روشنائی
نویسنده: سید حسین فاطمی
طرح: سید نقی موسوی
پرداخت طرح: هادی عبدالقیان
صفحه آرائی: نگارنده
ناشر: انتشارات یگانه منجی
نظارت بر چاپ و امور نشر: محمد مصطفی صادقی
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰ * شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۴۰۱-۰۰-۴
چاپ: چاپخانه دقت
بها: ۵۰۰۰ تومان

فهرست

۵	مقدمه
۲۴	در سنگر نور
۲۸	سورة الفاتحة
۲۸	آيينه‌ای در درخشش
۷۲	سورة البقرة
۷۲	قطره‌ای از اقیانوس
۷۶	جامعه شناسی قرآن کریم
۱۱۸	دعوت به توحید و تحدی
۱۶۲	صحنه‌ای از ماجرای حضرت آدم (ع)
۱۹۶	ماجرای بنی اسرائیل
۳۲۰	گوشه‌ای از شخصیت حضرت ابراهیم (ع)
۳۵۸	ضمیمه
۳۵۸	اسماء الحسنی
۳۶۴	ضمیمه ۲
۳۶۴	نگاه سریع
۳۷۷	کتابشناسی مراجع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

در زندگی گاهی آدم‌ها راه مشخصی را دنبال می‌کنند و در نتیجه به همان هدف مورد نظر هم می‌رسند. این هدف را یا خود آنها تعیین می‌کنند و یا در خانواده‌هایی رشد و نمو کرده‌اند که پدر و مادران‌شان راهنما هستند. مثلاً دوست دارند بچه‌ها پزشک آینده بشوند. پس با اسباب و وسایل و امکانات فراهم آمده این کودکان اگر خیلی بی‌عرضه نباشند، آرزوهای مربیان‌شان را بر آورده می‌کنند اما غالباً چنین افراد، در همان سطوح باقی می‌مانند. تنها نان آور خوبی برای خودشان و گاهی برای مشوقین‌شان می‌گردند.

عده بی‌شماری هستند که کارها را صادقانه انجام می‌دهند. درس‌ها را خوب می‌خوانند. تکالیف را خوب انجام می‌دهند اما اگر از آنها بررسی که می‌خواهید چه کاره بشوید؟ شاید نتوانند جواب قانع کننده‌ای بدهند. مخصوصاً که در فضایی رشد و نمو کرده باشند که خودشان به تجربه درک کنند و یا به آنها بقبولانند که بخش عظیم کارها را آنها نمی‌توانند انجام دهند. باید کسی که سرنوشت آنها را رقم می‌زند هم نقشی داشته باشد.

با این پیش در آمد کوتاه، وقتی به گذشتهام می‌اندیشم، نمی‌توانم خودم را جزء گروه اول به حساب بیاورم. من کسی بودم که به راحتی عنوان استادی را کسب کرده بودم. تا سطح معالم طلبه داشته‌ام و به درس‌ها چنان مسلط می‌شدم که نقطه‌های کلیدی پیش چشمم قرار داشتند. همین الآن که این نوشتار را می‌نویسم، بدون مراجعه به کتاب، می‌توانم برخی بیت‌های کلیدی الفیه ابن مالک را از بر بخوانم:

ونون مجموع و ما به التحق

فافتح و قل من بکسرہ نطق

○

و جرّ بالفتحة ما لا ینصرف

ما لم یضف او یلک بعد ال ردف

چیزی که باعث شد بر این استادی پشت پا بزنم و با شاگردان خودم، در یک کلاس بنشینم، چند تحقیری بود که قبل از دیگران خودم متوجه آنها بودم:

اول این که من هنوز ملا نشده‌ام. ملایی را اینطور ترسیم می‌کردم که درصد بالایی را خودم از کتابی دریافت کنم و بعضی معضلات را از شرح و شروح به دست آورم. الآن من بیشترین دریافت را از شرح و شروح دارم. پس این استادی خود فریبی است. پس فرصت خوبی است که از امکانات فراهم آمده استفاده کنم؛ از کلاس شبانه رایگان که هیچ لطمه‌ای به درس‌های روزانه من نمی‌زند، چرا بهره نبرم. آنهم با این روش پسندیده که ما را به زبان مادری مان مسلط‌تر می‌نماید.

شاید در آن زمان "خشع" را به چندین صورت صرف می‌کردم و شاخه‌های زیادی از آن به دست می‌آوردم اما معنای اسم فاعل آن را وقتی در یک امتحان شفاهی از من پرسیدند، بی‌تعارف توانستم، به سرعت پیدا کنم. احساس حقارت اینگونه باعث شد که زیاد به اشیاء علمایی نگاه نکنم.

تحقیر دوم این که من در زمانی زندگی می‌کنم که باید از زبان مسلط دنیا سر در بیاورم اما یک واژه از این زبان تحمیل شده را هم نمی‌دانم. این بود که یادگیری زبان

انگلیسی را هم در برنامه‌های درسی‌ام اضافه نمودم. اگرچه در آن شرایط دست زدن به چنین انتخاب کار ساده‌ای نبود.

تحقیر سوم این‌که، چرا طلبه‌ای یک عمر عربی بخواند ولی نتواند با یک عرب فصیح زبان، ارتباط برقرار کند. این البته درد آورتر از همه آنها بود. موقعیت‌هایی پیش می‌آمد که حداقل راهم را با زبان انگلیسی باز می‌کردم. حتی در سفری، کسی که اهل انگلستان بود، از بین تمام آن آدم‌ها با من طرح آشنایی ریخت. چون برای دیگران ترجمه می‌کردم که می‌گوید: اهل انگلستان است. دانش آموز است. البته این‌که می‌گفتم: دانش آموز است، خودم هم تعجب می‌کردم. چون سن او از بیست سال به بالا بود. بعداً فهمیدم که اینها student را به دانشجوی هم به کار می‌برند. پس با این زبان می‌توانستم تا حدودی با افراد احساس هم‌زبانی کنم اما وقتی عرب مسلمانی، راه حرم را از من می‌پرسید، نمی‌توانستم به او بفهمانم که من عربی نمی‌دانم. چونکه آنها می‌گویند: "آسف لا اعرف هذه اللغة".

بلی می‌توانستم بگویم: "انا متأسف لا افهم لسان العربی." که در این صورت... نمی‌دانم به شوخی است یا جدی. آن‌زمان در نمازهای جمعه خطبای تهران، در آخر خطبه‌های‌شان، مقداری عربی هم صحبت می‌کردند، تا با جهان عرب بهتر بتوانند ارتباط برقرار کرده آنها را با انقلاب اسلامی آشنا نمایند. از زبان یکی از شخصیت‌های لبنانی نقل شده بود که ما با فارسی فلان آقا ارتباط بهتری برقرار می‌کنیم تا عربی ایشان.

اینگونه احساس حقارت‌ها باعث شد، بی‌اینکه بدانم از اینها چه استفاده‌ای خواهم برد، به طور جدی برای جبران این کمبودها تلاش کنم. به علاوه کلاس شبانه راهنمایی و دبیرستان، هرجا که آموزش زبانی بود، چه عربی یا انگلیسی به آنجا سریزنم. البته درس‌های حوزه‌ای سرجای خودشان بودند. اگر یک مقدار با انصاف‌تر قضاوت کنم، این کارها در حقیقت کمک درسی حوزه هم می‌شدند. مثلاً تا نقل قول مستقیم و غیر مستقیم انگلیسی را نفهمیدم، باب حکایت عربی برایم ناروشن بود. تا وقتی جدول اعراب نیابی را در دوره دبیرستان ندیدم، اول سیوطی برایم مبهم بود. تا وقتی با ترکیب وصفی و اضافی آشنا نشدم، از لحاظ املائی بدترین شرایط را داشتم. تا

وقتی در جای از همین درس‌ها تعریف مشتق را نشنیدم، آیا مشتق ما یتلبس به مبدأ است یا نه آخوند در کفایه را هرگز نمی‌فهمیدم. کارها در ظاهر پراکنده بودند ولی به راحتی همدیگر را تقویت می‌کردند. اگرچه رسیدن به همه، مشکلات خودش را داشت و بعضی از آخر سال‌ها، چندین امتحان را باید پاس می‌کردم.

در خلال این نوع کارها حس هنری هم جوانه می‌کشید. پس باید در جلسات شعر و قصه هم شرکت می‌کردم. رفتن در چنین جلسات، نه تنها از کارهای به ظاهر علمی‌ای که می‌کردم، بازم داشت که به مقدار زیاد، چشم و گوشم را به زندگی بازتر هم می‌کرد. وقتی در این جلسات شرکت می‌کردم، با واژه عرق ریزی روح آشنا شدم و حتی گاهی خودم نیز دچار این عرق ریزی می‌شدم.

زمان این چنین می‌گذشت و من سرگرم همین کارها بودم. پسر عمومی جوانی داشتم که الان به رحمت خدا رفته‌است. اهل قرآن و نیایش بود. یک روز نوار سوره "قیامت" و "مذکر" را برایم آورد. این دو سوره را مرحوم عبدالباسط خوانده‌بود. بعد از رفتن ایشان نوار سوره "مذکر" را داخل ضبط گذاشتم. همین مقدار برای شما بگویم که وسط‌های قرائت ایشان تتوالیستم بر نشستیم ادامه بدهم. آن لحظه آیات کریمه صحنه‌ها را در پیش چشمم مصور می‌کردند. ولید بن مغیره را با حرکات موزیانه‌اش تماشا می‌کردم و گویا شاراه آتش سقر را با تمام وجودم احساس می‌نمودم. درست است که لحن این نوع قرائت تحت تأثیرم قرار می‌داد اما از یک لحاظ توانسته‌بودم که با آیات الهی ارتباط برقرار کنم؛ یعنی می‌فهمیدم که ایشان چه قرائت می‌کند. پس این یکی از نشانه‌هایی بود که کارهای به ظاهر پراکنده ولی همساز در یک جهت، دست به دست هم می‌دادند و شاخه پر از شکوفه را به من تقدیم می‌نمودند. این نشانه را به فال نیک گرفتم اما زیاد مطمئن نبودم که به راحتی شعر و داستان دست از سرم بردارند. در همین حول و حوش بود که جرقه دیگر بر چشمانم می‌نشست. یک روز در نهج البلاغه مولا امیر المومنین (ع) دنبال آدرسی می‌گشتم. چشمم به خطبه "شقشقیه" افتاد. یک مقدار با لغات آن ور رفتم. ناگهان زیبایی هنری آن، چنان مجذوبم کرد که تا این خطبه را حفظ نکردم، کتاب را به زمین نگذاشتم.

بیشتر از این را نشانه کودنی می‌دانستم. حالا که در باغ زیبایی‌ها وارد شده‌ای و گل‌های رنگارنگ به رویت لبخند می‌زنند، تو عمرت را صرف کارهایی می‌کنی که پاداش دنیایی‌اش این است!

همین‌جا بود که بی تأمل چهار پرسش به ذهنم رسید:

○ یک قرائت و نوشتن بر اشیای بسیار ابتدایی، بیش از بی‌نهایت پرداخت دیگران.

○ گستره واژگان شگفت‌آور.

○ پیامبر گرامی (ص) هر وقت می‌خواست هر سوره‌ای را می‌توانست در نمازش قرائت نماید.

○ آینده‌ها را هر چند تکرار کنی، جلا و درخشش‌شان روشن‌تر می‌شوند.

من کسی نبودم که پا در وادی نا شناخته‌ای بگذارم. درست است که در ظاهر در بعضی کارها کوتاهی می‌کردم اما این به آن معنا نبود که وقتی از چیزی خوشم بیاید، آن را برای همیشه رهاکنم. بلکه آن کار را ناخن نشان کرده، در فرصت بهتر به سراغش می‌رفتم. این بار با اطلاعات بیشتر و تجربه بهتر.

اول که وارد دنیای ادبیات شدم، از شعر نو آغاز کردم. وسایل و امکانات آن روز آن را فراهم نمودم. امکانات آن روز آن، مجموعه‌های شعر شاعران، نقدها و نوارهای این شاخه از هنر بود. هر کاری کردم، با این شاخه از هنر نتوانستم ارتباط برقرار کنم. از یکی از بچه‌ها که شعر نو می‌سرود و شعر هایش در آن زمان چاپ می‌شد، چند سوالی نمودم. دیدم، این به مراتب نا آشنا تر از من است. این بود که قید این قالب را زدم و با خودم گفتم: در ادبیات تنها شناخت زمان و زبان مهم است. با در دست داشتن این دو معیار هر قالبی که انتخاب کنی و تلاش نمایی زیبا خواهد بود ولو خودت نتوانی تحلیل کنی. اما من نمی‌خواستم چیزهایی بنویسم که نتوانم به دیگران توضیح بدهم. پس به شعر کلاسیک روی آوردم. خوشبختانه در آن زمانی به خصوص، تولد دیگر شعر کلاسیک بود که به خوبی هم آدم را جذب می‌کرد و هم سراینده می‌توانست با این قالب حرف دلش را بزند. با قصه به خاطر برخی دوستان دل‌سوز خیلی خوب کنار آمدم.

به طوری که دومین داستانم "نگهبان" است. در شعر با موانعی رو به رو بودم که این را به حساب پیشینه شاعران پارسی گوی می گذارم.

البته من در شعر با دیدگاه خاصی وارد شده بودم که بیشتر بر مشکلات کار می افزود و آن این که سعی می کردم در حین سرودن شعر، اشعار دیگران را کمتر بخوانم و بیشتر پیرامون چکامه ها مطالعه داشته باشم. شعرهای کسان را کم بخوانم، به خاطر این که مبدا غیر مستقیم تحت تأثیر شاعری قرار بگیرم. چیزی که در دوره دبیرستان از آن به شدت دوری می کردم. مثلاً شعر شاعری را با عنوان طوطی هند می خواندیم. فلان شاعر را با عنوان شبیه آن. این به نظر من بدترین ذهن کجی ای بود که به آنها می شد. پیش خودم فکر می کردم که آخر شما یا شاعر بودید یا نبودید؟ اگر شاعر بودید، مضمون های دیگر کم بود که طرح های گذشتگان را باز سازی نمایید و امروز شما را با این عنوان ها بشناسیم. این بود که وقتی "قصه یک مسافر" از چاپ بیرون آمد، رد پای هیچ شاعری در آن دیده نمی شد. این مجموعه به طور ناخود آگاه با این حجم خودش بیش از چهارده وزن را تجربه کرده است.

بسیار خواندن پیرامون شعر و قصه مباحث اعم از نقد و دیدگاه های گوناگون، به این نتیجه رساند که ارائه یک کار هنری بیش از حد تصور کار لازم دارد. در رابطه با قصه کتابی را دست یکی از دوستان دیدم که آن را فوراً از ایشان خریدم. در آن کتاب با ده نفر از قله های ادبیات جهان مصاحبه شده است. از "فاکنر" گرفته تا "سیدوروف". چیزی که از همه بیشتر توجهم را به خودش جلب کرده باز نویسی آثار و به اصطلاح پرداخت اثر اینها بود. مثلاً مصاحبه کننده از همینگوی می پرسد: "چه اندازه باز نویسی می کنید؟"

همینگوی در جواب می گوید: "بستگی دارد. آخر وداع با اسلحه را سی و نه بار عوض کردم تا راضی شدم."

۱. قصه يك مسافر، نشر منبلا، مجموعه شعر نگارنده می باشد که در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسید.

۲. ده گفت و گو، ترجمه احمد پوری، نشر چشمه، تهران ۱۳۶۹.

۳. همان، ص ۱۲.

کتاب دیگری در رابطه با شعر خریدم.^۱ در این کتاب به گوشه از کار طاقت فرسای شعرای جاهلی اشاره شده است. با اصطلاحات مانند "حولیات"، "مقلدات" و "منقحات"،^۲ اولین باری بود که برخورد می‌کردم و به شدت در بهت و حیرت فرو می‌رفتم. حولیات را به اشعاری اطلاق می‌کردند که یک سال از پرداخت آنها می‌گذشت. مقلدات به شعرهایی گفته می‌شده که در حال پرداخت به سر می‌برده‌اند. احتمالاً اینها را به گردن شان آویزان می‌کردند که همیشه این چکامه‌ها پیش چشم‌شان قرار داشته باشند. منقحات به شعرهایی استعمال می‌شده که حسابی صیقل خورده باشند و کم‌کم به حولیات ملحق شوند. اینها را با اضافه "راویه" ها^۳ که در نظر بگیریم، برای پرداخت شعری تلاش همه جانبه صورت می‌گرفته است. به خاطر این که بسیار از شاعران با استعداد جاهلی، اول "راویه" بوده‌اند. اینها حق داشتند که در شعری برخی اصلاحات را انجام بدهند. پس یک شعر، به علاوه گذشتن سالی بر آن، کار مشترک شاعران با استعداد هم به حساب می‌آید. از پرداخت‌های یک اثر هنری در گذشته و حال به این نتیجه رسیدیم که اثری تصادفی جهانی نمی‌شود.

اگرچه خواندن یک بار این کتاب‌ها برایم کافی بود اما من اینها را نگه داشتم که مدرکی باشند بر این که چه در گذشته و حال، روی یک اثر پرداخت این چنین انجام می‌گرفته است، تا آن اثر مرزها را درنوردد. ولیکن به شهادت تاریخ و تمام آنها که پیرامون قرآن کریم تحقیق کرده‌اند،^۴ آیه‌های این کتاب، فقط یکبار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و روی اشیای بسیار ابتدایی ثبت گشته‌اند.^۵

۴. مقدمه الشعر والشعراء ابن قتیبه در آیین نقد ادبی/ترجمه آ. آذرنوش، مؤسسه انتشارات البرکیم.

۵. همان، ص ۵۸.

۶. راویه به کسانی گفته می‌شد که شعر شاعر مطرح زمان خودش را به دیگران روایت می‌کردند. در حقیقت نقش رسانه سیار این زمان را داشته‌اند که توسط آنها شعر شاعری به دور ترین نقاط می‌رسید.

۷. البته بدون در نظر گرفتن بعد اعتقادی و روایی ما مسلمانان که آن بحث جداگانه خودش را دارد.

۸. اشیای ابتدایی آن زمان عبارت بودند از: العسب، اللحاف، الرقاق، الأدم و عظام الکاف و الأضلاع، ر.ک. مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۷، عسب: جمع عسب: جریده نخل، چوب

تا زمانی که پیامبر اکرم (ص) زنده بود، حتی این اوراق پر بها، به صورت یک کتاب هم تدوین نشده‌اند. درست است که عده‌کثیری قرآن را حفظ می‌کردند و به عنوان حافظان قرآن در جامعه شناخته می‌شدند اما اینها حق نداشتند، کوچک‌ترین تصرفی در آن بنمایند.

من که به شدت تنیده در ادبیات امروز هستم و شعرهای "طلوع سبز" و "چرخ بادی روح لرزان" و بسیاری از قصه‌هایم شاهدی بر مدعایم می‌باشند، محال عقلی می‌دانم که کسی فی البداهه چنین تصویرهای شگفت‌انگیزی را خلق نماید:

فَكَأَنَّ مِنْ قَرَابَةٍ أَهْلَكَنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَبِئْسَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ^۹
 أَرْكَبُهَا فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا...^{۱۰}

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ حَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸)^{۱۱}

وَهِيَ تَحْرِي بِهَمٍّ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَتَادِي نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَغْرَلٍ يَا بَنِيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) / وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اقْبَلِي وَغَبِضِي الْمَاءَ وَقْصِي الْأَمْرَ وَاسْتَوْتِ عَلَى الْخُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴)^{۱۲}

اینها نمونه‌های از بسیاریا هستند که به طور گذرا به آنها اشاره کردم و این کتاب سرشار از این زیبایی‌ها می‌باشد. بد نیست که به دو تا تصویر مدرن این کتاب آسمانی نگاه کنید که حتی ادبیات امروز هم به سختی چنین تهوری از خود نشان می‌دهد:

وسط شاخه‌های خرما. لحاف: جمع لحفه، سنگ‌های نازک و سفید. رفاع: جمع رفاعه، تکه‌های پوست یا کاغذ. آدم: جمع آدم: پوست آماده برای نوشتن. ر.ک: www.blagh.net

۹. الخ/۴۵

۱۰. النور/۴۰

۱۱. الزمر

۱۲. هود

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۱۳
وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْجَهْلَ بِكُفْرِهِمْ ۱۴

در تاریخ ادبیات فارسی، یک نفر فی البداهه شعری گفته است که که از بس زیبا بوده بعد از سال‌های زیاد به دست ما هم رسیده‌است. و آن شعر، "بوی جوی مولیان" رودکی است. اگر چه من تردید دارم که رودکی دیگر به این شعرش دستی نکشیده است اما انصافاً شعری است مایه شگفتی. منتها جالب و زیبا نسبت به شعرهای دیگر. اگر یک صنعت به کار رفته آن را در کنار صنعت مشابه آن که در قرآن کریم است، قراردهیم شما به خوبی تشخیص می‌دهید، تفاوت از کجا تا به کجا است. رودکی در تصویری که در اصل استعاره است اما اغراق آن را تحت پوشش قرار می‌دهد، چنین می‌گوید:

میر ماهست و بخا را آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

در قرآن کریم هم تصویری است که اغراق در آن برجسته‌تر است: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) ۱۶

شما در تصویر اول، نه میر را به صورت ماه می‌توانید تصور کنید و نه بخارا به صورت آسمان. اما در تصویر دوم، شتر و سوراخ سوزن چنان شما را به اعجاب وادار می‌دارد که نمی‌توانید جلو تحسین‌تان را بگیرید.

درست به همین جهت است که من به شدت از عروسک‌هایی چون سلمان رشدی، دلقک دانمارک و آن کشیش خل وضع آمریکایی نفرت دارم که چطور به سادگی ملعبه

۱۳. النحل/۱۱۲

۱۴. البقرة/۹۳

۱۵. مقدمه کلیله و دمنه.

۱۶. الأعراف

دست سیاستمداران شوم می‌شوند و اثری را به هتک و استهزا می‌گیرند که یکی از شایسته‌ترین میراث جهانی در زمینه همه علوم مخصوصاً ادبیات است.

من وقتی "الیاد و ادیسه" را خواندم، با این‌که کاملاً بر خلاف اعتقادات من بود، بر سراینده آن آفرین گفتم. این گوساله‌ها با چه جرأتی کتاب و آورنده کتابی را به تمسخر می‌گیرند که عدد پیروان‌شان را به یک میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون انسان رسانده‌اند. از این بی‌عرضه‌های نفهم، سیاستمداران‌شان درک بهتری از یک اثر ماندگار دارند. یکی از مقامات انگلستان در پارلمان انگلیس، داد زده بود که تا وقتی این کتاب به دست مسلمان‌ها باشد، ما نمی‌توانیم اراده‌مان را بر آنها تحمیل کنیم.

البته که عملاً هم چنین است. آلمان را به روز سیاه نشانند ولی الآن آلمانی‌ها نوکر آنها هستند. ۱۵۰ هزار انسان بی‌گناه را در یک نیمروز به خاک خون کشاندند ولی ژاپنی‌ها هرگز به یاد چنین روزی نمی‌افتند. اگر هم بیفتند، به احترام آنها یک دقیقه سکوت می‌کنند، در حالی که طوق بندگی غربیان بر گردن‌شان پیدا است. ولیکن به جز عده خیلی از دست نشانده‌گان دنیا پرست، هیچ وقت بر اراده ملت‌های مسلمان حاکم نبوده‌اند.

بگذریم از این خون‌جگر خورده‌ها و از نام بردن پلشت‌هایی که لکه ننگ هنرمندانند. من این کتاب آسمانی را با خط ۱۴ که نسبتاً خط درشت و نوشتاری امروز است، گرفتم. تمام این اثر جاویدانه ۱۵۷ صفحه می‌شود. اما وقتی وارد بحث‌هایش می‌شوی خودت را در مقابل اقیانوس موجی می‌بینی که فرورفتن در آن جگر شیر می‌طلبد. تا حالا هرکس یا کسانی که بر این کتاب آسمانی تفسیری نوشته‌اند، کمتر از ۲۰ جلد نشده‌است. آنها حق بسیاری از مطالب آن را ادا شده باقی می‌ماند. من مقتدم که تفسیر واقعی قرآن کریم، دانش زمانه را لازم دارد اما چیزی را که می‌خواستم در این‌جا مطرح کنم، موضوعات و مطالب گوناگون این کتاب آسمانی نبود. بلکه در خور ذهن خودم، یک چیز توجهم را به خود جلب کرده است و آن این‌که این کتاب شگفت با حجم اینگونه، چنان از وسعت و ازگانی شگرفی بر خوردار است که گویا تمام واژگان

عربی فصیح معاصر را در خود ذخیره دارد. گویا در عربی فصیح معاصر امروز، واژه‌ای پیدا نمی‌کنید مگر این که شاخه یا ریشه آن در این کتاب شگرف وجود دارد. من بارها معنای دو واژه را پیدا می‌کردم اما به سرعت فراموش می‌کردم. این دو یکی واژه "غَوْل" بود و یکی واژه "لَنْسِفَنَّهُ" اما حالا هرگز از یادم نمی‌رود. چون "اغتيال" به معنای ترور است و "حزام الناسفة" به معنای کمر بندی انفجاری.^{۱۸}

از این رو باور من این است، اگر کسی بر تمام واژگان این کتاب آسمانی مسلط گردد، با اندک آموختن قواعد، بر نود درصد زبان عربی فصیح معاصر مسلط می‌شود. همین جا از تو عزیز خواننده می‌پرسم کتابی را می‌توانی به من معرفی نمایی که با خواندن ۱۵۷ صفحه، بر فرهنگ و زبان ملتی تسلط این چنین پیدا کنم، آنهم زبان مانند زبان عربی با این گستره واژگان؟

مطلب دیگری که به طور تجربی دریافتم، این بود، آنها که اثر خوب خلق می‌کنند، مخصوصاً شعر خوب می‌سرایند، بعد از پرداخت مکرر و لحظه‌هایی که خود سراینده از آن راضی می‌شود، آن شعر ناخودآگاه در حافظه او ذخیره شده حفظ می‌شود. بارها شاید بتوانند آن را در مجالسی از بر بخوانند. اما اگر مقهاری سهل انگاری در مرور کردن آن بشود، به زودترین وقت به باد فراموشی می‌رود. من از شعر شاعری مثال زدم که در آن لحظه‌ها هیچ اثری محبوب‌تر از کار خودش نیست. می‌توانیم این مثال را برای کسانی که قرآن حفظ می‌کنند و آنها که آثار دیگران را از بر می‌نمایند، پیاده کنیم که اگر محفوظات آنها مرور مکرر نشود، نمی‌توانند فی البداهه، آنها را در جایی از حفظ بخوانند. با توجه به این مطلب، این را همه ما می‌دانیم که اداره یک کشور سخت است و مسئولین آن به شدت درگیر کشورداری هستند. در آن لحظه به کارهای دیگر، مخصوصاً حفظیات نمی‌رسند. پیامبر بزرگ اسلام (ص) هم استثناً از این قاعده نیست. تمام روزش مصروف کارهای اداری بود. آنهم در زمان صلح. زمان جنگ که حال و

^{۱۸}. الصافات/ ۴۷

۱۹. طه/ ۹۷

^{۱۹}. بحث مفصل‌تر این مطلب را در جلد دوم همین نوشتار می‌خوانید.

هوای خودش را داشت. پس در ظاهر این بزرگوار، فرصتی برای مرور حفظیات خودش را نداشته است اما به شهادت تاریخ و تمام کسانی که دست اندرکار علوم قرآنی هستند، این عزیز ارجمند، گاهی سوره‌های طولانی‌ای را در نماز انتخاب می‌نمود ولی هیچ وقت با تراحم آیه‌ها رو به نمی‌گردید.

آخرین مطلبی را که می‌خواستم تذکر بدهم، این که شما وقتی از یک کار هنری خوش‌تان بیاید، آن را چندین بار می‌خوانید. بعضی وقت‌ها شاید حفظ کنید اما بالاخره بعد از خواندن زیاد، احساس ملالت و تکرار می‌کنید. اما وقتی سوره‌ای را از بر داشته باشید، هر چقدر بار که بخوانید، احساس تازگی می‌نمایید.^{۲۱}

پس به این دلایل من معتقدم که این اثر جاودانه، یک اثر عادی نیست. هرچند که خود چون خورشیدی می‌درخشد و مخاطبان خودش را در هر عصر و نسلی پیدا می‌کند اما وظیفه ما این است که به قدر توان شعاع این تشعشع را گسترده نماییم. تا یادگاری از ما هم بماند که نسبت به زیبایی‌های این اثر جاودانه بی‌تفاوت نبوده‌ایم. وظیفه ما این است که پیرامون این اثر چنان بگردیم که خواننده از خواندن این کتاب آسمانی احساس لذت بنماید. وقتی به این نقطه رسیدیم، بیشترین دین‌مان را نسبت به این کتاب آسمانی ادا نموده‌ایم.

اگر خوب دقت کرده باشید، در بین جامعه‌های مسلمان غیر عرب، کتابی که بیشترین خواننده دارد، قرآن کریم است. از آن طرف بیشترین کسانی که نمی‌توانند با این کتاب الهی ارتباط برقرارکنند، بازهم همین جوامع می‌باشند. رادیوسازی می‌گفت: من را دو چیز سر درد می‌کند. یکی این که وقتی سرم به راه اندازی رادیویی گرم شود و دیگر وقتی زیاد قرآن می‌خوانم.

البته این سخن صد در صد صحیح نمی‌باشد. زیرا قرآن کریم با دل‌ها جوری پیوند دارد که گاهی آدم‌های بی‌سواد می‌شوند که از خواندن آن لذت می‌برند اما لذتی که نمی‌توانند توصیف کنند. سخن در این نیست، حرف ما این است که آن رادیو ساز تا

۲۱. به این مطلب آیه الله عربی هم اشاره کرده است/ر.ک. البیان، ص ۵۶

حدودی واقعیت را می‌گفت. چون چیزی را که اصلاً نمی‌فهمد، می‌بخواند و بخواند و بخواند، طبیعی است که باید احساس آنچنان داشته باشد.

خود عرب‌ها اینگونه نیستند. آنهایی که آگاهانه پا جای پای یزید و معاویه و ابن زیاد می‌گذارند، حال‌شان معلوم است. ما به آنها کاری نداریم اما بیشترین عرب‌ها اول از این کتاب هنری احساس لذت می‌کنند و شاید ثواب در مرحله دوم باشد. شاهد آن این‌که وقتی آمریکایی‌ها عراق را اشغال کردند و "پولومر" دولتی تشکیل داد، یک روز یک سگ آمریکایی جلو یکی از خانم‌های اعضای کابینه را می‌گیرد. "وانمود می‌کند که این خانم چیز خطرناکی مثل بمب بین کیف خودش دارد. وقتی او را بازرسی نمودند، یک قرآن از بین کیفش بیرون آوردند. این، نشانه این است که برخی از آنها نمی‌توانند قرآن را از خودشان دور نگهدارند برای ما اگر چنین موقعیتی پیش بیاید، همان لحظه با این کتاب الهی خداحافظی خواهیم کرد. چون نمی‌توانیم از خواندن این کتاب آسمانی لذت ببریم. به جای آن حافظ و مولانا شاید بیشتر تشنگی هنری ما را بنشانند.

حال این سوال پیش می‌آید که چه کار کنیم، تا از این کتاب آسمانی لذت ببریم؟ در عین این‌که او را برای ثواب می‌خوانیم، عطش هنری ما هم فرو بنشیند؟ راهش بی‌تعارف این است که در درجه اول سعی کنیم آن را به زبان اصلی بخوانیم. تا وقتی مستقیماً نتوانیم با این کتاب آسمانی ارتباط برقرار کنیم، حال ما چنین خواهد بود. راه مستقیم ارتباط برقرار کردن هم این است که بدون مراجعه به ترجمه‌ای خودمان معانی لغات را بدانیم.

دوم این‌که بدانیم با چه شکلی از هنر رو به هستیم. به عبارت دیگر، ما گونه‌های زیادی از مکتب‌های ادبی را تجربه کرده ایم. آیا می‌توان این کتاب را تحت یکی از عناوین مکتب‌های ادبی بررسی کرد؟"

و سوم این‌که سعی کنیم یک مقدار ساختاری به موضوع نگاه کنیم. التفات‌ها گوناگون این اثر شگرف، بدون حساب و کتاب نیستند. روی روایت و گفتگوها تأمل کنیم.

۲۲. این مطلب را من خودم از بخش عربی بی‌بی‌سی شنیده‌ام.

۲۳. در این زمینه به اندازه وسع خودم، در بحث دعوت به توحید و توحیدی، مطالبی را به عرض رسانده‌ام.

شأن نزول‌ها را جدی بگیریم. وقتی نگاه اینگونه داشته باشیم، خواهیم فهمید که آیات این کتاب آسمانی مرتبط باهم هستند. مطلبی از جایی آغاز می‌شود و در جایی پایان می‌یابد. اگر چه تعیین دقیق آغاز و پایان، کار دشواری است اما محال نمی‌باشد. از همین جا ویژگی‌های اثری که پیش رو دارید، روشن می‌شود. در این نوشتار روی این مطالب به دقت اهمیت داده شده است:

۱. سعی شده‌است که تمام یک سوره مطمح نظر باشد، نه جزء و یا حزب. بررسی آیات یک سوره بر اساس موضوعاتی است که سوره مبارکه را به قسمت‌های متنوعی تقسیم می‌کنند. این نوع بررسی یک حسن دارد و یک مشکل. حسن آن این است که آیات مرتبط با هم جدا می‌شود و خواننده وقتی سوره‌ای را به پایان می‌رساند، یک تصویر کلی در ذهنش نقش می‌بندد. مشکل آن این است که اولاً پیدا کردن آیات مرتبط کار دشواری است. در ثانی بین آیاتی که باهم ارتباط دارند، گاهی به آیه‌ای بر می‌خوریم که ربط دادن آن به ما قبل و ما بعدش کار سختی است اما اگر مقداری حوصله باشد، ارتباط آن پیدا می‌شود و در این صورت لذت دو چندان عاید نویسنده می‌گردد. حسن بررسی آیه آیه این است که مفسر هیچ وقت با مشکل ارتباط داشتن آیه‌ای به ما قبل و ما بعدش ندارد. چه بسا که پیرامون یک آیه تا دلش بخواهد قلم فرسایی نماید و مشکل آن این است که خواننده بعد از این که سوره‌ای را به پایان برساند، یک تصویر کلی از مطالب خوانده شده در ذهن نداشته باشد.

سعی نگارنده بر این بوده است که آیات مرتبط با هم را جداگانه بررسی کند. تا جایی که این حقیر اطلاع دارد، تا کنون کسی از این زاویه به قرآن کریم نگاه نکرده است. البته بعد از این که من سه سوره را بر همین منوال تحت بررسی قرار دادم، به "جامع التفاسر" و "المکتبة الشاملة" دسترسی پیدا کردم. دیدم مرحوم سید قطب نزدیک به همین روش را در پیش گرفته است^{۲۴} اما تفاوت‌های زیادی

۲۴. ر.ک. سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشرق، بیروت-فاهره ۱۴۱۲ ق

بین دو روش وجود دارد که یک محقق منصف بین این دو به انصاف قضاوت خواهد کرد.

۲. نگارنده سعی کرده است که حتی المقدور در رابطه با سبک، قالب و بعضی ویژگی‌های این کتاب آسمانی اشاره نماید و این مطلب را خاطر نشان نماید که این اثر شگفت بیرون از مکتب‌های ادبی رایج دنیا قرار دارد. البته این نوع نگاه کردن در بین مسلمانان بسیار جدید است. تا جای که من اطلاع دارم، نویسندگان المنار به طور مختصر به ساختار و نظم این کتاب آسمانی اشاره کرده‌است و در فارسی، جناب آقای بهاء الدین خرمشاهی^{۲۵} سخن از سبک این کتاب آسمانی به میان آورده‌است که البته از این دو بزرگوار به همین اندازه اشاره هم تشکر می‌شود.

در همین جا من کلمه سختی از استاد‌های غیر مستقیم‌مان مثل دکتر شفیع کدکنی‌ها دارم که یک بار شد، اینها یک نگاهی به این کتاب آسمانی بیندازند. دکتر شفیع یک بررسی کوتاه بر سبک هندی دارد.^{۲۶} در آن جا از چند تکنیک سخن به میان آورده که از روی آن تکنیک‌ها دیگران کتاب‌های قطوری تهیه کردند اما این فرصت را از دست داد که حتی یک سوره کوتاه این کتاب مدرن را تحت بررسی قرار بدهد. حقیر هم که با دست بسته کار می‌کند. اگر در خلال این کارها در یکی از کشورهای اروپایی و یا عربی بودم، مسلماً این نوشتار به شکل دیگری بروز می‌نمود.

۳. آنچه که من بسیار روی آن اهمیت داده‌ام، واژه‌های این کتاب آسمانی است و معتقد هم هستم که تا وقتی اینگونه کار صورت نگیرد، مانعی توانیم از این اثر جاویدانه لذت ببریم. این کار را قبلاً مفردات الفاظ القرآن،^{۲۷} مجمع

۲۵. ر.ک. قرآن پژوهی، ص ۷

۲۶. شاعر آینه‌ها

۲۷. الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، دارالقلم-دمشق ۱۴۱۲ق.

البیان،^{۲۸} تفسیر شبر،^{۲۹} التفسیر المعین،^{۳۰} کلمات القرآن تفسیر و بیان،^{۳۱} غریب القرآن،^{۳۲} تفسیر غریب القرآن^{۳۳} و بسیاری از فرهنگ‌های^{۳۴} عربی انجام انجام داده‌اند. منتها هیچ کدام اینها به تنهایی پاسخگوی ما نمی‌باشند. برای همین من ابتدا اسم این کتاب را "مجمع البحار" گذاشته‌بودم؛ یعنی برای رفع مشکل یک واژه یا عبارتی گاهی از همه منابع در دسترس استفاده شده‌است. به عنوان مثال برخی دوستان عرب زبانی که جدیداً روی واژه‌های این کتاب آسمانی کار کرده‌اند، وقتی به این آیه مبارکه می‌رسند: "وَأَتَّخَذَ قَوْمٌ مِّنْ عِيسَىٰ مِّنْ بَنِيهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ..."^{۳۵}

اینها "خوار" را معنا می‌کنند اما معنای "عجل" برای شان بسیار واضح است. درحالی که برای ما، هم "عجل" واژه‌ای است که احتیاج به توضیح دارد و هم "خوار". این مثال بود. بسیاری از مولود دیگر از این قبیل است.

البته این که می‌گویم: تا وقتی مستقیماً با این کتاب آسمانی ارتباط برقرار نکنیم، لذت آنچنانی عاید ما نمی‌شود، این انتظار را از همه نداریم. این انتظار از طلاب علوم اسلامی و دانشجویان شیفته این کتاب آسمانی است. وقتی اینها با این اثر شگرف

۲۸. الطبرسی، الشیخ ابی‌علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفة، بیروت-لبنان ۱۴۰۶ق.

۲۹. شبر، السید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، مؤسسه دار المحررة، قم ۱۴۰۸ق.

۳۰. هوبدی، محمد، التفسیر المعین للواعظین والمتعظین، طلیعة النور، قم ۱۴۲۹ق.

۳۱. مخلوف، حستین محمد، کلمات القرآن تفسیر و بیان، القاهرة ۱۳۷۵

۳۲. مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، غریب القرآن: <http://www.qurancomplex.org>

۳۳. الکواری، کامله، تفسیر غریب القرآن، الدوحة-قطر، ۱۴۲۹ق.

۳۴. فرهنگ‌های مورد استفاده عبارتند از: صحاح اللغة، کتاب العین، لسان العرب، مجمع البحرين و برخی فرهنگ‌های در دسترس دیگر. حتی المنجد. لطفاً به کتابشاسی مراجع، مراجعه فرمایید.

۳۵. الأعراف/ ۱۴۸

ارتباط برقرار کنند، معادل‌های امروزی پیدا خواهند کرد که دیگران را مجذوب این کتاب آسمانی بنمایند.

مسأله‌ای که می‌خواستم تذکر بدهم، این که انتخاب واژگان از روی منابع یاد شده نبوده‌است. بلکه در هر آیه این کتاب آسمانی تأمل عمیقی صورت گرفته‌است. گاهی خودم را جای کسانی قرار می‌دادم که اولین بار است که مجذوب این کتاب آسمانی می‌شود. توضیح واژه‌های شاید با دوتا از منابع یاد شده کافی باشد اما من آنجا که ضرورت احساس کردم، از اکثر منابع استفاده نمودم. نظر من این است که روی واژه‌ها تأمل بیشتری شود. چه اشکال دارد که به اینها به صورت یک تکلیف درسی نگاه کنیم. از آنجایی که ذکر جداگانه منابع در قسمت آموزش، این کتاب را بی‌دلیل پر حجم می‌کرد، برای پرهیز از آن، منبع را در میان پرانتز () گذاشتم و جدا سازی منابع را با این علامت: / نشان دادم مثلاً:

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

نجیناکم: ای خلصناکم. [اللغة] الإنجاء والتنجية والتخلص واحد، والنجاة والخلاص والسلامة والتخلص واحد، و يقال للمكان المرتفع: نجوة لأن السائر إليه ينجو من كثير من المضار، و فرق بعضهم بين الإنجاء والتنجية فقال: الإنجاء يستعمل في الخلاص قبل وقوعه في الهلكة والتنجية يستعمل في الخلاص بعد وقوعه في الهلكة (مجمع البيان). / يقال: نجاه و أنجاه إذا أخلصه، و منه نجا من الهلاك ينجو: إذا خلص منه (مجمع البحرين). / و إذ نجیناکم:

when we delivered you

آل فرعون: أهل دینه. [اللغة] والفرق بين الآل والأهل: أن الأهل أعم منه يقال أهل البصرة و لا يقال آل البصرة، و يقال آل الرجل قومه و كل من يؤول إليه بنسب و قرابة مأخوذ من الأول و هو الرجوع... و فرعون: اسم لملك العمالة كما يقال لملك الروم: قیصر و لملك الفرس: کسری و لملك الترك: خاقان و لملك اليمن: تبع... (مجمع البيان)

یسومونکم: یعذبونکم (شیر). / یسومونکم: یکلفونکم و یذیقونکم (کلمات القرآن تفسیر و بیان). / یسومونکم: یلزمونکم... و قيل یذیقونکم و یکلفونکم و یعذبونکم والکل متقارب

[اللغة] و سامه حسفا: إذا أولاه ذلا... و قيل يعذبونكم، و أصل الباب: السوم الذي هو إرسال الإبل في المرعى (بجمع البيان). / سامه الأمر سوما: كلفه إياه (لسان العرب). / السوم أصله: الذهاب في ابتغاء الشيء، فهو لفظ لمعني مركب من الذهاب والابتغاء، و أجري مجرى الذهاب في قولهم: سامت الإبل، فهي سائمة، و مجري الابتغاء في قولهم: سمت كذا (مفردات ألفاظ القرآن). / يسومونكم: من سام الماشية أي جعلها سائمة ترعى دائما و كأن العذاب كان هو الغذاء الدائم الذي يطعمونهم إياه!! (في ظلال القرآن)

سوء العذاب: العذاب الشديد (شر). / [اللغة] و سوء العذاب و أليم العذاب و شديد العذاب نظائر، قال صاحب العين: سوء: اسم العذاب الجامع للآفات والداء... (بجمع البيان). / يسومونكم سوء العذاب: who subjected you to serve torment

و يستحيون نساءكم: يستيقنون بناتكم للخدمة (كلمات القرآن تفسر و بیان)
وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ: أي في إنجاء الله إياكم من آل فرعون نعمة عظيمة. (غريب القرآن/ ابن قتيبه). / أما قوله: وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ، فإنه يعني: وفي الذي فعلنا بكم من إنجانناكم مما كنتم فيه من عذاب آل فرعون إياكم، على ما وصفت، بلاء لكم من ربكم عظيم. ويعني بقوله "بلاء": نعمة، كما: حدثني المثنى بن إبراهيم ... عن ابن عباس، قوله: بلاء من ربكم عظيم، قال: نعمة. وحدثني موسى بن هارون ... عن السدي في قوله: وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم، أما البلاء فالنعمة. (جامع البيان في تأويل القرآن). / و في ذالك: أي في سومكم العذاب و ذبح الأبناء "بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ" أي لما علي بينكم و بينه حتى فعل هذه الأفاعيل. و قيل في نجاتكم من فرعون و قومه نعمة عظيمة من الله عليكم (بجمع البيان)

پس شما هم می بینید که حتی الامکان سعی بر این بوده است، برای توضیح واژه یا عبارتی از بیشترین منابع در دسترس استفاده شود. برای توضیح واژه یا عبارتی از زبان انگلیسی هم سود برده ام. اینها گزینه هایی هستند از سه ترجمه قرآن کریم به زبان انگلیسی. نویسندگان اینها عبارتند از آقایان: Arberry, Irving, Shakir

درک توضیح واژگان این کتاب آسمانی به زبان عربی یک مقدار دشوار به نظر می آید اما در حال حاضر نظر من این است که این توضیحات را ترجمه نکنیم. بگذاریم

که طلبه‌های جوان و دانشجویان عزیز علوم قرآنی در معادل سازی روشن و ابتکاری نقش داشته باشند.

و سخن آخر این که ثواب این اثر ناقابل را هدیه نموده‌ام به کسانی که تقریباً همیشه پیش چشمم بوده‌اند. اول اسم همه آنها را برده‌بودم. بعد دیدم، رنج این کار بسیار ناقابل است، از آن اسم بردن‌ها خجالت کشیدم. به جای آن لازم دیدم از عزیزانی که در این راه همراه من بودند، تشکر نمایم. بویژه از آقایان: سید احمد حسینی حنیف، برای همکاری‌های صمیمانه‌اش و سید نقی موسوی که بدون توقعی کلک هنرمندش این طرح زیبا را به یادگار می‌گذارد.

همینطور از معاونت پژوهش مجتمع آموزش عالی المصطفی (ص)، شاخه مشهد مقدس، تشکر می‌شود. هم به خاطر ارزیابی اثر در بخش پژوهش و هم به خاطر این که بخشی از هزینه چاپ این کتاب را تقبل نمودند.

مصادف با شب ولادت هشتمین ستاره روشن، ولی نعمت ما،

مولا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء!

۱۳۸۹/۷/۲۶

مشهد مقدس

سید حسین فاطمی

مشتاق نظرات و انتقادات شما هستم. اگر اشتباه چاپی، غلط املایی، انتقاد سازنده و یا راهنمایی‌ای به نظر شما رسید، حقیر را از این طریق‌ها می‌توانید پیدا کنید:

Sh_fatemi2001@yahoo.com

<http://thetaleofapassenger.iranblog.com/>

<http://golbargeshaghayegh.parsiblog.com/>

<http://shfatemi.blogfa.com/>

<http://mfatemi.blogsky.com/>

در سنگر نور

شرط موفقیت انسان در رسیدن به قله‌های بلند، شناخت موانع و مانع تراشان است. چه بسا انسان به دنبال هدفی است اما بر پا نخاسته بر زمین می‌افتد. چه بسا راه طولانی پیموده است اما وقتی با دشواری‌ها رو به رو می‌شود، بر می‌گردد. این دشواری‌ها، در کارهای سرنوشت ساز بیشتر نیش و دندان نشان می‌دهند. پس بهتر این که انسان قبل از آغاز کار، یک نقشه مشخص از مسیری که می‌رود، داشته باشد و چهره دشمن و دشمنانش را هیچ وقت از صفحه ذهنش پاک نکند. مهمتر از آن، راه گریز و سنگری که می‌بایست به آن پناه ببرد را در حاشیه نقشه راه خودش علامت بگذارد.

دشمن اگر دگم و دنیا پرست و خود محور باشد، باکی نیست، آدم در حد توان جلوی خودکامگی‌هایش را می‌گیرد، اگر نشد با آرمان بلند، دنیا را در حلقومش فرو می‌ریزد و خود از دور مراقب اوضاع است. چه زیبا سروده است مولا امام حسین (ع):

الموت اولي من ركوب العار

والعار اولي من دخول النار